

غزل های سعدی

برابر با نسخه‌ی مصحح داکتر غلامحسین یوسفی

ویراستار: دکتر احمد عزتی پرور

سرشناسه	:	سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۶۹۱ق. Sa'di, Mosleh-ibn Abdollah
عنوان قراردادی	:	غزلیات
عنوان و نام پدیدآور	:	غزل‌های سعدی: برابر با نسخه‌ی مصحح دکتر غلامحسین یوسفی / ویراستار احمد عزتی پرور.
مشخصات نشر	:	قم: انتشارات ملورین، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۸۰۰ ص.
شابک	:	۲۰۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۰-۱۱-۵
وضعیت فهرست نویسی:	:	فیپا
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۷ق. -- Persian poetry ۱۳th century
شناسه افزوده	:	یوسفی، غلامحسین، ۱۳۰۶-۱۳۶۹، مصحح
شناسه افزوده	:	عزتی پرور، احمد، ۱۳۴۰-، ویراستار
رده بندی کنگره	:	۵۲۰۹PIR
رده بندی دیویی	:	۳۱/۱۴۸
شماره کتابشناسی ملی:	:	۸۸۶۵۰۳۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	:	فیپا



نشر ملورین

غزل‌های سعدی

ویراستار: دکتر احمد عزتی پرور

ناشر: ملورین
شمارگان: ۵۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱
قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان
قطع و تعداد صفحه: ۸۰۰ صفحه وزیری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۰-۱۱-۵

تلفن: ۰۹۱۲۴۵۱۰۴۳۰ / www.melorinpub.ir

فهرست غزل‌ها

۳۷		مقدمه
۳۹		طیبات
۴۱		۱. اوّل دفتر، به نام ایزد دانا،
۴۲		۲. ماه فروماند از جمالِ محمّد؛
۴۳		۳. فضلِ خدای را که تواند شمار کرد؟
۴۷		۴. چه دُعا گویمت، ای سایه ی میمونِ هُمای؟
۴۹		۵. خوشا سپیده دمی باشد آن که بینم باز،
۵۰		۶. نیاز ای خداوندِ اقبالِ سَرمَد!
۵۰		۷. فلک را این همه تمکین نباشد،
۵۱		۸. به هیچ باغ، نبود آن درخت مانندش،
۵۲		۹. اَلْمِثَّةُ لِلّٰهِ که نَمُردیم و بدیدیم،
۵۳		۱۰. آن روی بین! که حُسنِ بپوشید ماه را؛

۱۱. مُبارک تر شَب و خُرم ترين روز، ۵۴
۱۲. بخت باز آيد از آن دَر، که يکي چون تو در آيد؛ ۵۵
۱۳. که برگذشت؟ که بوي عَبير مي آيد؛ ۵۶
۱۴. کس در نيامدست بدین خوبی از دَری؛ ۵۷
۱۵. ای از بهشت، جُزوی و از رَحمت آيتی! ۵۸
۱۶. کیست آن فتنه؟ که با تير و کمان می گذرد؛ ۵۹
۱۷. کارواني شِکر از مِصر به شيراز آيد، ۶۰
۱۸. ديگر به کجا می رود آن سَرو خُرامان؟ ۶۱
۱۹. يا رَب! شَبِ دوشين چه مِبارک سَخری بود! ۶۲
۲۰. صُبح دَم، بادی به صَحرا مُد مِخاک از کوی دوست، ۶۳
۲۱. آخر نِگهی به سوي ما کُن! ۶۴
۲۲. پروانه نمی شَکيبند از دور، ۶۵
۲۳. ظُغَم دَهائت از شِکر ناب، خوش تراست. ۶۵
۲۴. هرنويتَم که در نظر، ای ماه! بگذری، ۶۶
۲۵. از همه باشد به حَقِيقَت گُزير، ۶۷
۲۶. مَن چون توبه دَلبري نديدم؛ ۶۹
۲۷. باد آمد و بوي عَنبر آوُزد؛ ۶۹
۲۸. تو اگر به حُسن دَعوی نَکُنی، گناه داری؛ ۷۰
۲۹. قِیمَتِ گُلِ پَرود، چون توبه گُلزار آیی؛ ۷۱
۳۰. ديگر نَشينيدیم چنين فتنه که برخاست، ۷۲
۳۱. مرا راحت از زندگی، دوش بود، ۷۳
۳۲. بگذار تا مُقابِلِ روي تو بگذريم، ۷۴
۳۳. آن نه زلف است و بُنا گوش، که روز است و شَب است؛ ۷۵
۳۴. حَدِيثِ عشق، به طومار در نمی گَنجد؛ ۷۷

- ۳۵ توانگران که به جَنبِ سرایِ درویشند، ۷۸
- ۳۶ هرکسی را هوسی در سروکاری در پیش، ۷۹
- ۳۷ نه توگفتی که: به جای آرم و گفتم که: نیاری؟ ۸۰
- ۳۸ سَرُوایستاده به، چوتورفتار می گُنی؛ ۸۱
- ۳۹ دیدارِ تو حَلِّ مُشکلات است؛ ۸۲
- ۴۰ کیست آن لُغَبَتِ خندان، که پریوار پرفت؟ ۸۳
- ۴۱ کیست این ماهِ مُنَوَّر که چنین می گُذرَد؟ ۸۴
- ۴۲ گناه کردنِ پنهان، به از عبادتِ فاش؛ ۸۵
- ۴۳ اگر خدای نباشد ز بنده ای خشنود، ۸۶
- ۴۴ اگر لَذتِ تَرکِ لذتِ بدانی، ۸۸
- ۴۵ بسیار سال ها به سَرِ خاکی ما رود، ۸۸
- ۴۶ تا بدین غایت که رفت، ازمن نیامد هیچ کار؛ ۸۹
- ۴۷ بَیْفِگَن خیمه! تا مَحْمُولِ برانند، ۹۰
- ۴۸ نه هرچه جانورزند، آدمیتی دارند، ۹۲
- ۴۹ برخیز تا تَفَرِّجِ بُستانِ کُنیم و باغ! ۹۳
- ۵۰ برخیز تا به عَهْدِ امانت وفا کُنیم! ۹۴
- ۵۱ چون عیشِ گدایان، به جهان سلطنتی نیست؛ ۹۵
- ۵۲ شرط است جَفَا کشیدن از یار؛ ۹۶
- ۵۳ آن که نقشی دیگرش جایی مُصَوَّر می شود، ۹۷
- ۵۴ دولتِ جانِ پَرور است، صُحبتِ آمیزگار؛ ۹۸
- ۵۵ هرکه دِلارام دید، از دلش آرام رفت؛ ۱۰۰
- ۵۶ با کاروانِ مصری، چندین شِکر نباشد؛ ۱۰۱
- ۵۷ به خدای اگر بِمیزم، که دل از تو برنگیرم؛ ۱۰۲
- ۵۸ نه طریقِ دوستان است و نه سَرَطِ مهربانی، ۱۰۳

- ۵۹ سَلِ الْمَصَانِعَ رُكْبًا تَهَيِّمُ فِي الْفُلُوتِ! ۱۰۴
- ۶۰ مرا رسد که برآزم، هزار ناله چو بلبل، ۱۰۶
- ۶۱ چو بلبلِ سَحَری بَرگرفت نوبتِ بام، ۱۰۷
- ۶۲ دو چشمِ مستِ می گوئَت، ببرد آرامِ هُشیاران؛ ۱۰۸
- ۶۳ خلافِ دوستی باشد به تَرکِ دوستان گفتن؛ ۱۰۹
- ۶۴ آن که هلاکِ من همی خواهد و من سلامتِش، ۱۱۰
- ۶۵ چشمِ رضا و مَرَحَمَتِ بر همه باز می کُنی، ۱۱۱
- ۶۶ سِرِّو چمنِ پیشِ اِعتدالِ تو پَسِست؛ ۱۱۲
- ۶۷ بوی بهار آمدِ بنال، ای بلبل شیرین نَفَس! ۱۱۳
- ۶۸ پیشِ ما، رَشم، شکستنِ نَمُودِ عَهدِ وفا را؛ ۱۱۴
- ۶۹ هرگز این صورت کُند، صورقِگَری؟ ۱۱۵
- ۷۰ خواهم اندر پایش افتادن چو گوی؛ ۱۱۷
- ۷۱ خطا کردی به قولِ دشمنانِ گوش؛ ۱۱۷
- ۷۲ بوی گُل و بانگِ مُرغِ بَرخاست؛ ۱۱۹
- ۷۳ زِ من مَپُرس که: در دَستِ او دِلت چون است؟ ۱۲۰
- ۷۴ دلی که عاشق و صابر بُود، مگر سنگ است؛ ۱۲۱
- ۷۵ یار آن بُود که صبر کُند بر جفای یار؛ ۱۲۱
- ۷۶ هرگه که بَرمن آن بُتِ عَیّار بُگدَزَد، ۱۲۳
- ۷۷ ای که بر دوستان همی گُذری، ۱۲۴
- ۷۸ همه چشمیم، تا بُرون آیی؛ ۱۲۵
- ۷۹ اِتِّفاقم به سِرِ کوی کسی افتاده ست، ۱۲۶
- ۸۰ عَهدِ کردیم که بی دوست، به صحرا نَرَویم؛ ۱۲۷
- ۸۱ بَرمن که صَبوحی زَدَه ام، خِرَقه حَرام است؛ ۱۲۸
- ۸۲ افسوس بر آن دیده! که روی تو ندیده ست؛ ۱۲۹

- ۸۳ جان ندارد، هرکه جانانیش نیست؛ ۱۳۰
- ۸۴ هرکه بی او زندگانی می کند، ۱۳۱
- ۸۵ روز برآمد بلند، ای پسرِ هوشمند! ۱۳۲
- ۸۶ ما سپر انداختیم، گرتو کمان می کشی؛ ۱۳۳
- ۸۷ دیدارِ یارِ غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ۱۳۴
- ۸۸ خوش می روی به تنها، تن ها فدای جانت؛ ۱۳۵
- ۸۹ سربندگی به حکمتِ بنهم، که پادشاهی. ۱۳۶
- ۹۰ چه کسی؟ که هیچ کس را به تو بر، گذر نباشد. ۱۳۸
- ۹۱ امیدوار چنانم که کار بسته برآید؛ ۱۳۹
- ۹۲ نه چندان آرزومندم که وضفش در بیان آید؛ ۱۴۰
- ۹۳ گفتم آهن دلی کنم چندی ۱۴۱
- ۹۴ شورشِ بلبلان، سحر باشد؛ ۱۴۱
- ۹۵ ای کسوتِ زیبایی، بر قامتِ چالاکت! ۱۴۲
- ۹۶ همه کس را تن و اندام و جمال است و جوانی؛ ۱۴۳
- ۹۷ هرکه شیرینی فروشد، مشتری بروی بجوشد، ۱۴۴
- ۹۸ من همان روز که آن خال بدیدم، گفتم: ۱۴۵
- ۹۹ زه به خرابات بُرد، عارفِ پرهیزگار؛ ۱۴۶
- ۱۰۰ این بوی روخ پرور، از آن خوی دلبر است؛ ۱۴۷
- ۱۰۱ آفتاب از کوه سربرمی رَند؛ ۱۴۹
- ۱۰۲ بیا! بیا! که مرا با تو ماجرابی هست: ۱۵۰
- ۱۰۳ چو تو آمدی، مرا بس که حدیث خویش گفتم؛ ۱۵۱
- ۱۰۴ چه خوش بود دو دلارام، دست در گردن، ۱۵۱
- ۱۰۵ وقتی ظرفِ خاطر، می رفت به بُستان ها، ۱۵۳
- ۱۰۶ چنان به روی تو آشفته ام، به بوی تو مست، ۱۵۴

مقدمه

ابوعبدالله، مُشترف الدین ابن مُصلِح مشهور به سعدی (۶۰۶-۶۹۱ قمری) در شیراز زاده شد و همان جا درگذشت. نیاکانش همه، از دانشوران دینی بودند. سال ها به سفررفت و تجربه و دانایی اندوخت و با شاعران بزرگ عرب آشنا شد و از هر سخنوری، خوشه ای برداشت و همچون بذر، در شعر و سخن خویش کاشت. بوستان و گلستان و قصیده ها و غزل هایش، از پایه های سخن گویندگان پس از وی است. بی تردید، سعدی بزرگترین عاشقانه گوی سخن پارسی است. عشق او، رنگ و بوی انسانی دارد و معشوق، گاه دختری زیباست که اندامش توصیف می شود و یا پسرکی دلبر است که در آن سده ها، مهرورزی به او رایج بوده است؛ گرچه گاه نیز معشوق، خداگونه یا خدا می نماید. در بیشتر غزل هایش، زیرکانه به جور و بیداد موجود در نظام هستی، می تازد و معشوق را بهانه می سازد تا با اعتراض به او، هنرمندانه، ناخشنودی خویش را از این همه ستم و بیداد بازگوید. این است که «جفا» شاید پرکاربردترین واژه ی غزل های سعدی باشد.

غزل های سعدی، از روی نسخه ی تصحیح شده ی دکتر غلامحسین یوسفی (انتشارات سخن) ویراسته شده است تا خواننده ی امروزی بتواند آسان تر بخواند و معنا را دریابد و به سرخوشی خوانش متن برسد.